

[Afghanistan Digital Library](http://hdl.handle.net/2333.1/f7m0cg78)

adl0242

<http://hdl.handle.net/2333.1/f7m0cg78>



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

هدیه سرراج الاخبار

کتاب

احسان

تالیف

مدیر و سر محرر سرراج الاخبار افغان

محمد طریقی

در مطبعه دار السلطنه کابل سیمین استقامت مطبعه الحاج عبدالخالق
پسر طریقی مرحوم بن مطبعه آراسته گردیده
مشتاق



بسم الله الرحمن الرحيم

المقدمه

حمد و ثنا حق بجزرت خالق لا يزال گاست

و در و در روان پاک حضرت ل برحق خاتم الانبيا

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

سزا است . آل و اصحاب حضرت شفیع الود

شایان تقدیس و تکریم است . ائمه و مجتهدین

و علما و مشایخ علیهم الرحمه سزاوار رحمت

و تعظیم ملت است .

اما بعد بعرض مقصد شروع نموده میگویم
که چون ذات اقدس الهی جل سده را ده میفرماید
که یک ملکی را آباد سازد، و یک ملتی را بخرم
و سعادتهای آنها فی کس و قوه عظیمه فعال نماید
و مسبب اسبابی را بکار انداخته بسی سببها
برای آن فراهم می آورد . یکی از سببها
مهمه آن احسان فرمودن بادشاه خوب است
برای آن ملک و ملت علی الخصوص برای
ملک و ملت اسلام . زیرا مسلمانان وجود
بادشاه را لازم میدانند، و به اطاعت

خود را مکلف و مأموری شناسد حکومتهای

جمهوری در اسلام هیچ دیده و شنیده نشده است

اگرچه شورا و جمهور انقعا د شده باشد ولی

برای انتخاب خلیفه و امیر شده است نه برای

تأسیس حکومت جمهوری ۱۰ احکام بسیار متن

توانمین آلهی که عبارت از قرآن عظیم است

خالق کون و مکان است یک شهر استقیم

و یک رهنمای هدایت تقویمی برای مسلمانان است

که هر تقدیر مسلمانان این منبج تویم و مسلک

استقیم را در هر خط حرکت خود اتکا نموده اند

بما تقدیر و رسم منبر استقیم و در هر مسجده اند

۵

و هر آنقدر که از آن شهر ^{حقیقت} تشعب نموده
متفرق شده اند به آنقدر از یافتن ^{حقیقت} منزل

و در ترافاده اند . با دشامان اسلام

مخاطب این شهر ^{یق} به عدل و استقامت و بسا

یعنی راسته رعایای خود است بران

مسلك مستقیم پر سعادت .

ما شکر خدا می بیهتنامی خود را چپ

اذا کرده می توانیم . که با ملت افغان مانده

اعلی حضرت (سراج الملة والدین) امیر

(حبیب الله) خان بی الله دولتته بالنصر من الرحمن

یک با و شاه عدالت نشان عطا و احسان

ع

فرموده . این بادشاه معظم مقدس ما
ملت افغانیه را دایما بر پنج مستقیم و طریق
قوم دین مبین سلمانی سوق فرموده .
و همیشه در محافظه آن شهر ابراهیم سعادت
مصرف بهمت نموده . در محافظه دین ناموس
و شرف ملک و ملت شامانه خود کوشش
ورزیده . و از حاضرین می اسباب نیست
که در وقت حاضر برای بشریت ضرور
دید می شود و فروداری نفرموده . لهذا
این یکی از اسبابها مهمه ایست که حضرت
سبب الاسباب کائنات برای خیر و سعادت

۷
اقغانستان آمده فرموده است .
دیگر از اسباب ترقی و تعالی ملت
و وطن که ذات اقدس واجب الوجود
مهیّا فرموده این است که یک شوق
و ذوق عمومی جوانان و وطن پسو می
خواندن و نوشتن تحصیل هنر و ور می پیدا
که اینهم یک امید استقبال بزرگی ملت
عظمی سازد . از نتیجه این دو اسباب
مهمه است که (سراج الاخبار افغانستان)
بفیض توجهات جهان درجات قبول مقدر
مکرم ، حامی محبوب قلوب مشفق معظم خود

۸
در غایت ذوق مطالعه قارئین کرام خود
یک دوره یک ساله خود را به اتمام رسانیده
نسخه (۲۴) خود را بحال موفقیت
بعض انتشار جلوه گرا ساخت .

چون در شماره دوازدهم سال یکم
روزنامه خود یک ساله بنام (علم و اسلامیت)
بر قارئین کرام عرض و تقدیم کرده و عده
داده بودیم که در هر ششماه انتشار الله
بمجموعین یک کتابچه که یک عرض فایده
بتواند بنظر مطالعین خود عرض خواهیم نمود
این است که داین بار بطبع و نشر

این اثر قلمیه نه چیزانه بنام (چه باید کرد؟)

عرض خدمت میورزیم .

این اثر بنا بر یک مقصد مخصوص و یک

غرض معینی نوشته شده ، بلکه بطور عمومی

از بعضی لوازمات مالا بد منه که برای

هیئت اجتماعی اسلامیه درین عصر حاضر

بکار است بفکر قاصد اجتر خود مستند بر قوا

ادبا و علمای عصر درین اثرنا چیزانه بحث

و بیان رانده ایم . و اینهمه نیست مگر از

حسن توجهات مراجع آیات علیحضرت بهایو

که در ترویج نشر علم و عرفان الطاف

واحسان بی پایان بهایونی شازشایان
در ایگان میفرمایند .

(چه باید کرد؟) نام اثر احقر
(محمود سدری) از جهت نام و موضوع
عبارت از یک استقهام و استفسار است
که بنا بر یک حس اندیشه و سودا و یک حرف
دسیم و هشت نما از فکر فایده و عقل قاصر خود
می پرسم و تفهیم و تفسیر این استقهام و استفسار
نیز از زبان همان فکر و عقل ترجمانی گوشش
میورزم . ولی چون افکار بقدر الوان
و متفاوت میباشد از آن سبب هر کس

و تصویری کند بر عین حقیقت بودن آن فکر حکم کرد

نمیشود. لاجرم این اثر ناچیزانه که ترجمان

افکار قاصدانه عبیدانه است بیچگاه از ^{خطا}

و نقصان خالی و عریان نخواهد بود پس

از نظر خطی پوشش از باب عرفان عفو

و سمع آنرا جاد استرحام میکنم. و بنا بر فحوا سی

(الکلام یحجر الکلام) این فکر و تصور

عاجزانه دیگر افکار را و تصور را عاقلان با تفکر را با خود همراه

ساخته اخلاص را بر اشهر حقیقت یک فکر حقیقی پیدا خواهد ^{شد}

یکه غریقون سخن از زلف یار ^{گفت} در بند آن باشد که مضمون ^{ست}

ومن الله التوفیق

چه بودیم — چه شدیم؟

هر چه که بودیم بودیم! پیش از طلوع

آفتاب عالم تاب دین مبین محمدی از افق ارا^{ضه}

مقدس بطبی و شرب هر چه که بودیم بودیم!

احوال پیشتر از آن وقت خود را موضوع

بحث نمیکنیم. اما بعد از آنکه ششعه پاشی

دین مبین اسلام از حجاز مغفرت طراز

ظهور نمود هنوز یک عصر نگذشته بود که ما

یکه دلت پر قوت و ذی شوکت عظیمه دنیا

بودیم که از حد بحر محیط اطلسی تا بفرسجای

سورچین در حوضه تصرف احکام دین مسین

در آمده بود .

در زمان خلافت خلفای راشدین ^{تقاً}

عنه جمیع در دنیا و دولت بسیار حسیه

قومی اشکیمه مشهور می موجود بود که یکی دولت

(روم) و دیگری دولت (فرس) بود .

دولت روم غیر از قطعه اوردیا بر تمام

سواحل آسیای صغرا یعنی (اناطول)

(سوریه) یعنی شام است ، و از فلسطین

و افریقا مالک و حاکم بود ، و در توانگر

و دینه و حشمت و شوکت و تجهیزات عسکری

نسبت بعصر خود بدرجه دولتها می بزرگ
این عصر آورد پا شمرده می شدند. دولت
(روم) بر می و بحر می یک دولتی بود.
کشتیهای مملکت جنگی را مالک بود، عسکرش
بهاکل ترین اسلحه وقت شان مجهز و
در جوشنها می فولادی مستغرق بود.
مال، جواهر، غلامان، کنیزان شانرا
حد و حساب نبود. دولت فرس
از سواحل یانیه تا بسواحل هندیه همه ارا
حضرموت و عمان و عراق عرب و تمام
ایران و افغانستان را تا بحدود هندو

در زیر تصرف داشت . بلکه با شکر جنگ
و فیلهای زره پوش و حشمت و شوکت
فریدونی و کسرائی را مالک بود .
دین مبین اسلام ازین همه مزخرفات
ظاهری ، و دبدبه و شوکت نامی جدا
اینچ چیزها نداشت بعوض آن همه چیزها
قوانین عظیم لایتنفری داشتند که در
پیش حاکمیت و متانت آن قانون
مقدس الهی همه دبدبه و قوت مانند
شکر الیجاری بی تعلیم و قواعد در مقابل
عساکر عظیم تعلیم یافته با قانون و نظام

بنظر می آمد . هیچ دینی از ادیان و هیچ

پیغمبری از پیغمبران بجز دین مبین مسلمان

و پیغمبر و ایشان اهل ایمان بر نشر عدالت

تامه را بر تمام جهان مبنی و مأمور شده

نیامده است . دین مبین اسلام

بر تاسیس دادن سلطنت و تشکیل دادن

دولت عظیمه جهانگیرانه موضوع شده است

قرآن عظیم الشان برای رهبران

عموم نوع بشر را بشهرت عدالت و سعادت

نازل فرموده شده است . و دین اسلام

بر نشر آن در تمام جهان مأمور شده است .

ما عساکر فخر آثار اسلام را در مقابل
 لشکرهای آهنگین پوشش روم و فرس برگیر
 منتظم نظامی تشبیه نمودیم. بخيال بعضی طاهر
 پرستان خواهد رسید که محرز درین باب ^{حالی} بهمه
 مبالغه آمیز سخن میراند. آیا چنان آنگنان
 عساکری سلاح و بی پوشاک کم خوراک را
 نسبت به آن عساکرهای مسلح زره پوش
 توانگر پر غلّه منتظم و معلم بگوئیم؟ اولاً این
 یک را باید دانست که لباس سبب نذراند
 دیگر و نظام معین حدود و دیگر است.
 دین مبین مقدس ما از آغاز نشر سعادت

حیر خود بر جهاد، و فتح بلاد مأمور شد و آمد است.

و مقصد ازین مجاهدات و قو حات بخرنشر

عدالت و تعلیم علم و معرفت، و لغو اسارت

و شقاوت و بنیاد نهادن مساوات

حقوق عباد و برکنیدن بنیاد ظلم و بیداد،

و عمران عالم، و اصلاح بنی آدم و گمراه

همچگونه چیزیکه منافع دنیوی و جسمانی دران

باشد نبود. چنانچه وقوعات تاریخی

این را ثابت میسازد. دین اسلام

عدالت و مساوات را برز و رتیغ در عالم

به نشر دادن مأمور بود. و این تیغ پنهان

یک نظام و قوا عد حربیه و سیاسیه
استعمال می شد که هیچ قوتی در مقابل آن متقاو
و پایه داری نمیتوانست .

درینجا یک چند مثال تاریخیّه از محاربه
عساکر اسلام با اردوی دولت فرس
بیان میکنیم تا درجه نظم و نسق عسکری
و اصول مخبرات سیاسی و حقوق الدولی
امرا و افسرهای اسلامی ظاهر گردد:
قوماندهان عمومی - یعنی سرافسر بزرگ
اردوی اسلام در محاربه (قادسیه)
که با دولت فرس بوقوع آمد حضرت

(سعد بن ابی وقاص) رضی اللہ عنہ بود
که این قهرمان جلیل الشان یکی از اصحاب
برگزیده حضرت فخر کائنات علیه ^{صلوات} فضل
بودند و از اکابر حقوق شناسان یعنی
فقهای اصحاب شریعت می شدند. در
بیت و هفت محاربه غزوات حضرت
پیغمبر اکرم حاضر بوده اند. از طرف
دولت فرس (رستم) نام یک ماندان
خیالات پرست متکبر مغرور می بمقابل
صحابی جلیل الصفات افتاده بود و اولاً
نطقه را که حضرت خلیفه اعظم حضرت

(عمر الفاروق) رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ در
وقت تعیین فرمودن آن بہار را بر سر افسرے
اردو می اسلام فرمودہ اند بشنوم :

صُورَتِ نَطْق

« اسی سجدہ ! »

« مناسبت و قرابتی کہ بحضرت رسول اکرم دار
ترا مغز و رنگند ؛ حضرت حق تعالیٰ بدی را
بدی مجوئی کنند ؛ بلکہ بدی را بہ نیکی مجوئی
بچکس بدرگاہ حق بجز اطاعت خود بدگر
صورت نسبتی ندارد . و در دین آہی ہمہ مردمان
بر سادات مستند . اللہ تعالیٰ رب جمہ مردمان

۲۲

دهم مردمان بندگان آن خالق عظیم الشان^{نست}
 به امر مانیکه از حضرت پیغمبر دیده نظر کرد
 بر همان امر عمل کن. در هر حالی صبور
 و پایه داری را اختیار باید کنی. معابد
 خراب کن. اگر غالب بیانی بصورت
 گذارانه بر عقد معابد اقدام کن. برای
 کسانی که امان گفته عرض انقیاد کنند
 شمشیر نیست.

حالایک محاوره و مکالمه یکی از افسران
 مقدمه الجیش عساکر اردوی اسلام
 که با سراسر کشتن اردوی دولت فرانسویان

یا قه بشنوم :

مُحَاوَرَة

رستم — شما بیایید ما بیاید بهر

وقتیکه بارومی آوردید از ما بخوبی معال

میدیدید . بحافظه حقوق شما هر وقت

حاضریم . بیایید که صلح را اختیار کنیم . و بیای

از احسان کردن با شما خوددار می نمائیم

زهره رضی الله عنه — ما بسبب احسان

گرفتن . و یا بدینا رغبت داشتن با شما

جنگ نمیکنیم . مقصد ما دنیا نیست آخرت است

پیش ازینهم شما فهمانیده بودیم باز میگوئیم

که حضرت باری تعالی برای ما یک پیغمبر و رهنما فرستاد
 آن پیغمبر صادق ما را (بدین حق دعوت)
 نمود. ما هم اجابت کردیم. ما بنصرت الهیه
 موعود میباشیم. کسانی که دین ما را قبول نکنند
 بکایت و محکمانی آنها. کسانی که قبول نکنند
 بجایا کردن با آنها ما مورغیباشیم.

رستم — (دین حق) چیست؟
 زهره — دین حق آنست که بر وحدانیت
 حق تعالی و نبوت محمد مصطفی شهادت آورد
 و مردمان را از عبادت مخلوق برآورد و بعبادت
 احد تعالی دعوت کرد و دست شاه را در آن نهاده

۲۵

همه ما اولاد آدم هستیم . برادر خیر برادر
خود را میخواهد . ما هم بر شما یک چیزی که
خیر شما در آنست تکلیف میکنیم .
رستم — اگر ما دین شما را قبول کنیم آیا میگردد؟
زهر — بلی والله ، همه ما حالا بر
میگردیم ، و به نیت خصومت و دشمنی برخاسته
شما قدم بهم نمیگذاریم .

رستم پرستم ازین جوابها این یک
افسر خرد پیش قراول عسکر اسلام میگردد
تفکرات داده از کنار زهر فزات که حدود
خط
تعب بود ، و با حضرت زهره در آسمانها

۲۶

تصاوت نموده بود پس بنیمه گاه خود بر پشت

و از حضرت (سعد بن ابی وقاص) برای

کامله فرستادن یک ایلچی را طلب نمود

حضرت سرافسر اردوسی اسلام جناب

(ربعی بن عامر) را فرستاد. ربعی و قشکی

بر سر جبر رسید پیش قراولهای عسکر قوی

اورا در آنجا نگهداشته آمدن اورا

به رستم خبر دادند.

رستم برای اینکه شعله ماود بدید

عجمانه دولت خود را نشان بدید بنیمه

و سایبان خود را همه با پرده ماود فروش

ز راند و دزدیش مفروش و آراسته
گردانیده بود، یک تخت بزرگی از طلا
و جواهر در آن نهاده بر آن بکمال غرور
و عظمت نشسته ربعی را بحضور خود طلب نمود
ربعی در حالیکه بر اسپ خود سوار بود
بخیمه در آمد. فرود آمدنش را از اسپ تکلیف
نمودند. او نیز از اسپ خود فرود آمده
لجام آنرا یکی از مستکامای زراندود بسته
دینزه خود را بر فرش مزکش خلاصه و
فرش را جمع کرده بر خاک نشست این محاوره
بواسطه ترجمان در مابین جریان نمود:

رستم — در اینجا برای چه آمده اید؟

ربی — برای این آمده ایم که بنده

خدا را از تنگی بفرخی براریم . خلق را از تیرگی

دشمنهای باطل را مائی داده و در دایره نورا

عدالت اسلامی دراریم . ما برای دعوت

کردن مردم را بدین حق فرستاده شدیم

کسانیکه دعوت ما را قبول کنند برادر ما شوند

جایها و زمینهای آنها را بخودشان ترک کنند

همیشه معاونت و حمایت آنها حاضر میباشیم .

و کسانیکه از دعوت ما سرکشی و ابا نمایند

تا بوقتیکه بر آنها غالب بیاییم جنگ میکنیم .

رستم — بهین ! مابسایه شجاعت
و انسانیت خود در چنین خیمه های مژین زنداند
می نشینیم .

ربعی — این سخنان تو موافق حکمت
نیست . زیرا عدالت یکجای دو موضع مخصوص
ندارد . در میان یک خیمه سیاه کهنه نیز اجرا
شده میتواند .

رستم — این خیال پلوهامی شیرین
خودتست که خود را به آن تسلی و دلدار
میدهی .

ربعی — این هم خیال خام خودتست

که پیوده نفس خود را بزرگ بینائی .

رستم — آیا تو هیچ نیترسی ؟

ربعی — چرا بترسم ؟ ترس برآ

خائنهاست . ما بسایه دین مبین خود عالی

شدیم . ما برای منفعت شخصی خود خدمت

نیکینیم با هیچ کس غرض شخصی نداریم . مقصد

یگانه ما مسعود شدن انسانهاست .

رستم — این جسارت و دلادری

بتو که داده ؟

ربعی — این جسارت و دلادری

حضرت باری تعالی بمن داده است .

زیرا در کتاب خود میفرماید: «ای ستم‌ها

اگر سخن میگوئید سخن راست بگوئید»

رستم — در میان شما چنان مردمان

بزرگی نیست که لایق تاج و تخت باشد.

بیک چند روزی که زمانه با شما ساز آمد

چرا این قدر غرّه می‌شوید ؟

ربعی — بزرگی مخصوص بذات حضرت

باری تعالی است. انسانها در حقوق با هم

مساوی و برابر است. و چیزیکه انسانها

از یکدیگرشان ممتاز می‌سازد صفاتی

و جدان، حسن اخلاق، علم و کمالات

انسانیت است. حسب و نسب اگر چه

در نزد ما اعتبار و قدر بسیاری دارد.

ولی حقیقت و استقامت، و راستکاری

شرط اعظم آنست. مایان مانند شاه خلاق

بد و اسارت بندگان خدا متصف نیستیم

رستم — اگر من ترانینخواسته بودم

بهمن دم بصورت بسیار وحشیانه و آلم

انگیزانه بقتلت میرسانیدم. بهر صورت

حالا این را میپرسم که آیا این کار خود را

یک حسنه می تاخیر کرده میتوانید، تا ما

در آفتاب اندیشه کنیم؟

۳۳

ربعی — یکدور روز تا خیر شده

میوانند :

رستم — بیکدور روز نیشور و بیدار

باید داد تا بار و ساسی قوم و اصحاب خود

مکاتبه و مشاوره کنیم .

ربعی — ما پیش ازین سفیرهای خود را

پای تخت شاه فرستادیم و دعوت دین

حق را تبلیغ کردیم ، و از شما جواب روگیم

و بحر بقیام و زیدیم . حالا که محارب

شمرده میشویم بنا بر سنت رسول خود را از

سه روز زیاده تر مهلت داده نمیتوانیم .

۳۴

شما با قوم خود بنیدیشید . تکلیف ما ازین
سه چیز است که بار ما گفته ایم باز میگوئیم
یا بشرف اسلام مشرف میشوید که در اینجا
در ما بین ما و شما هیچ فرق و مبادی نمیباشد
یا خبریه را قبول میکنید که در انحال ما از خصوصیت
و دشمنی با شما دست میکشیم ، و هر قبیله ازنا
معاذنت نخواهید بر آمد دگاری خود ما را
حاضر خواهید یافت . و اگر ازین دو
صورت یکی را قبول نکنید سوم صورت ^{آن}
جنگ حاضر و آماده شدنت . و من
ضمائم که به این سخن من همه رفقای من نیز رضا

۳۵

و موافقت نمایند .

رستم — آیا تو بزرگ و سید

آنها هستی ؟

ربعی — فی سید آنها نیم ؛

ولی چون همه اسلام یک وجود هستند ،

و بقانون الهی همه ما مربوط هستیم از آنرا

هر یکی از ما که موافق این قانون هستیم

و شرع مبین پسند می بگوئیم دیگران نیز آنرا

قبول میکنند .

رستم — به داد از یکطرف

با محبت بدید و از دیگر طرف در اشتیاق

۳۶

جهلت بر ما هجوم کنید ؟

ربعی — در نزد ما بعهده خود وفا کرد

و بر سخن خود پایه داری نمودن اساس استین

دین است . کتاب ما همچنین می کند . دروغ

گفتن علامت منافقان ، و طبیعت دون

بتمان است .

حالا یک قدر می بیدار غور و تحقیق بسو

این یک دو مثالیکه تذکار نمودیم دید شود

بخوبی معلوم میگردد که ما در ابتدا می ظهور خود

بچه درجه متانت و صلاحیت بیک و سستی

شجاعت و بیک و مست میزانی عدالت

۳۷

گرفته برای آوردن عالم - از ظلمت
بنور ظهور نمودیم . اگر به اینگونه مثالها
تاریخیه اسلامیه به پردازیم جلد ما^{ششمین}
لازم است . اما اگر انصاف شود بهین
یک دو مثال برای اثبات دین مبین محمد^ص
و قوانین متین احکام عدالت ، مساوات
و آزادی آن صراط المستقیم سعادت
سرمدی دلیل و برهان بسیار روشن
و مبرهنی میباشد .

حضرت خلیفه اعظم اسلام بنطق مبارک
خود سرافسار دوی اسلام را از غرور

منع و برنگونی امر میفرمایند برعه الت و
مسادات ارشاد مینمایند و برادام
حضرت پیغمبری که برای محاربات
بطور یک دستوری وضع شده برابر
که در حرکات و اعمالشان زیاده میباشند
صبر و پایه دار می را در شدت حربه
می آموزانند. رعایت معا بد
و حسن صورت عقد معا بدات را
از روی عدل نشان میدهند.
از سرافسیر بزرگ تا یک نفر عسکری
خور و یکسالتین احکام قانون شرع مبین

چنان مربوط و تشبیه بودند که بقدر یکذره
از ان خلاف ورزید نرا بخیال و خاطر
خود هم نمیگذرانیدند، اول از مسلمان
شدن و با هم اخوت پیدا کردن و یا جزیه
یعنی تابعیت کردن و مالیه دادن را ایست
میکردند. در هر جائیکه جزیه قبول شد
عرض دین جان مال آنها و همه حقوق مادر
و معنوی آنها محفوظ مانده است. و هرگاه
از دین حق و یا تابعیت استنکاف نموده اند
با آنها محاربه شده است. محاربه بابت به اصول
و قوا بعد حربه معلق اجرا یافته است.

بهمه نقشه حرکات عسکریه از طرف سرفیس

بزرگ داده می‌شد. جناحین، قلب.

ساقه قراول به اصول و نظام ترتیب

میافت. فرمانده — یعنی بولی قواعد

عبارت از کلمه شریفه دَهشت انگیزه‌ها

آمینز (الله اکبر) بود که یک تکبیر به

عسکر حاضر می‌خود را می‌دیدند. به تکبیر

دوم صنف پیاده و سوار هجوم حاضر می‌شدند

تکبیر سوم بچان و دَهشت و چنان صوت

بر خط حرکتی که سرفیس را به آنها داده بود

هجوم و پوشش می‌بردند که هیچ قوتی در مقابل

مقاومت نیتوانست . هر آنقدر که صدقات
(الله اکبر) شدت میکرد جنگ بهم شدت
میوزید . و چون آن جنگها بجز اعلامی (کلمه
الله) ، و محافظه حقوق عباد الله بر دیگر
چیزی مبنی نبود فتح و ظفر بی گفت بهر اچساکر
اسلام بمعنان می آمد . و بعد از آن پاک
اخلاق حسنه ، تقاضیت ، عدالت ،
سادات ، اطاعت ، صفوت ، خلاص
صبوری ، توانائی ، زره نامی آهمنین آنها
بود . دروغ گفتن ، خیانت کردن ،
مردم را خوار و حقیر دیدن بکلام در آنها نبود

۱۱۱
بالعکس در اردو می خیم مقابل

• بر غم همه حشمت و شوکت و دبدبه و دارا

ظواهری که داشتند ازین فضایل و محاسن

هیچ چیزی نداشتند. با دشامان و بزرگان

و افسران دیگر ماتحت و تبعه خودشان

• بنظر مخلوق خود میدیدند. همه رعایا

شان اسیرشان بود که مانند دواب

و مواشی آنها را به اعمال شاقه استخدا

میکردند. حتی در همین محاربه (قادسیه)

• که با دولت فارس بوقوع آمد بسیاری

از اسیران که برای نگریختن صفها

صفها می شازا بایکدیگر بزنجیر مابسته بودند
در آشنائی شکست همه آن صفها باز جگرهای خود
در نهر فرات غرق آب عات شدند .

در هر بلا و می که میرسیدیدند . امانی
آنجا چون عدل و حقانیت و مساوات
و لغو اسارت را در دین مسلمین اسلام
مشاهده میکردند خودشانرا از تاریکی
بسیار تیره در یک روشنی پروانوار می
میافتند . و خود بخود در دلیوره نورانی

اسلام جان می انداختند . و با خود
اتحاد ، یگانگی ، مساوات برادران اسلام خود

شریک می شدند و ازین بود که هسنو
یک عصر نگذشته بود اکثر آسیا و یک قسم
از اروپا و آفریقا بنور نیز درخشان
اسلامی منور و تابان گردیده مردم نصرا
بخیز در جزیره های خالی و کم آبادی قطعه
اوروپا که بعضی حکومتها می غیر متحدین حشایه
بعید الت و بیس واتی تشکیل داده بودند
در دیگر هیچ جای حکومتی و مدیته نشین
این است که ما در اول ظهور خود
اینچنین یک دولت قوی اسکیمه شده نه با ملت
و حقانیت عظیمه بودیم که همه ما بیک حکام

کتاب مبین قرآن کریم، و او امر رسول
واجب التعظیم خود حریفاً مربوط بودیم. و
هیچ تفرقه و هیچ فرقه در ما موجود نبود.
ولی هزار افسوس که این حال بسیار دوام
نمود: بلامی تفرقه و اختلاف در امت
بکمال و بهشت ظهور نمود. اقول فرقه مانی
که بر ضد همه دیگر در مابین خود اسلام تسبیح
بر کشیدند. فرقه خوارج و روافض بودند.
رفته رفته بسی مذہبها، و گروهها تشعب
در هر فرقه و هر گروه بسی مسلکها، طریقهها
پیدا شد. مرکزیت خلافت بر طرف شد.

طوایف الملوکى عمومى قایم گردید. آن

طوایف الملوکىها بنحو زیر یها. و قلع و قمع به دیگر

منجر گردید. اما با وجود آنهم مدینت اسلامیه

در هر قطعه و هر بقعه که تأسیس یافته بود آن قطعه

و بقعه را اعمار آنها و آبادیها و مدرسه ها و

جوامع شریفه، و کتابخانه ها و دارالعلوم

و کتابخانه ها، و راهها و پلها و غیره آباد

مدینت را شک آرد بلاد عالم ساخته اند.

در قرون وسطی مسلمانها بودند که

مدینت را در عالم نشر کردند. و این اسلام

بنا بر مقصد جفا و بهر سمتی که رخ آورد معاف

و صنایع را نیز با خود برده مملکتها را گذار
معارف ساختند. شهر بغداد در جهت
شرق، و شهر (قرطبه) در جهت غرب
مالک اسلامیه منبع فیض و عرفان گردید
طوایف الملوک اسلامیه ازین دو شهر
آب علم و عرفان را بهر طرف مالک
اسلامیه جاری نمودند. آیات کریمه
قرآن مجید، و احادیث نفیسه رسول
رب العالمین بر تحصیل علم و عرفان اهل
ایمازار بنمائی نموده بود. از آنرو حکمت
و علم را یک مال گم شده خود دانسته بهر جا

یا نقد بدست آوردند. قرآن عظیم الشان
چون یک کتابی بود که جامع همه علوم و فنون
ارضیه و سماویه بود. لهذا مسلمانان
بدانستن همه خشک و تر کائنات بعلم
آوردن مجبور بودند. همه کتب حکیمیه و
فلسفیه و ریاضیه را از زبان یونانی
بهر بی ترجمه کردند. بنا بر وسعت و جاسم
که زبان عربی مالک آن بود از زبان
عمومی اسلام گردید. مانند (امام طبرستان)
(زمخشری) (فخر رازی) (ابو حیان اندلسی)
(قاضی بیضاوی) (علمای اسلامی)

به نوشتن تفسیرها به پانته اسلامیه
خدمتهای بزرگی کردند و همچون حضرت
(امام بخاری) و (امام مسلم) و (امام ترمذی)
(امام ابوداؤد) و (امام نسائی) و (ابن
ماجه) و غیره به تالیف کتابهای احادیث
نبوی در دین مسلمانان یک شهره خیر
گشادند. حکمای اسلامیه از علم حکمت اثرات
(افلاکون) و (ارسطو) را ترجمه کرده
مطالعه نموده خود را بران افزودند. مشهورترین
حکمای اسلامیه (یاقوتی) (ابوعلی سینا)
(ابن ماجه) و (ابن ریشه) و (امام غزالی)

و غیره میباشند. بسایه استعداد و نظر که

عرب در شعر و انشا و ادبیات داشتند

ادبیات اسلامیه خیلی ترقی کرده است

(حتای بن ثابت رضی الله عنه) (کعب

بنی زهیر) (فرزدق) (جریر) (ابو

نواس) (ابو تمام طائی) (بغی) و

(ابو العلاء) (ابن الفارض) و غیره از

مشاهیر شعرا میباشند که بسی حکمت

و الهیات بنظم آورده اند. از ادباء و

شعرا می فارسی زبان مانند فردوسی، سعدی

حافظ، نظامی و غیره بظهور آمده در راه

ادب و اخلاق خدا متبها کردند و در علم
 تاریخ و جغرافیا مانند ابن حریر طبری مسعود
 بن بغدادی ابن جوزی ابن الاثیر ابو الفدا
 ابن خلدون یا قوت صوی و غیره کوششها
 نمودند و فایده مارسانیدند. علم جبر و مثلثات
 علما و حکمای اسلام وضع و ایجاد کردند و
 و بتوسیع تصحیح علم بیت و هندسه خدمت
 کردند. علم جغرافیا را علما سیاسی
 ترقی داده اند. علی الخصوص جغرافیای
 بسیار پیش برده اند. در علوم ریاضیه خدا
 علما سیاسی خیل بزرگ است. (در قلم) نام

اشارت بهای رقوم و هندسه را علمای عرب
وضع کرده اساس علم حساب را بنیاد^{بنیاد}
قومهاییکه در زیر حکم حکومت اسلامی
در آمدند و ذمی شدند. حکومت اسلامی
انرا از خود پنداشتند و بر بختن آنها
کوشیدند که این مسئله بدقیق اسلامیه و حرج
علوم و فنون بسیار خدمت و رزیده است
در شان ترین پیام بدقت اسلامیه زمان
حکومت (مامون) عباسی است. مامون
در بنفاد یک مجلس علمی تشکیل داد. و در صد خان
(شاسی) را تأسیس نمود. نخستین بار

نصف النهار و در زمان خلیفه مامون بوقوع
آمده است که در آنوقتها او و پائیان
در میان یک ظلمت جهالت و بیعلمی محضی
پویان بودند. مؤسسین علوم طبیعی نیز
علمای اسلامی اسلامیه عرب است.
اگرچه حکمای یونان احوال کائنات را
محقق کرده بعضی قواعد در انبساط
گذاشته اند و از تحقیقات آنها سطحی
یک چیزی بود. علمای عرب است
که قواعد نظریه و اثبات علوم طبیعی را
وضع کرده اند. و حاصل در علوم

و فنون، و عدل و حقوق متقی در صنعت و
تجارت رهنمای یگانه شهر اوست و نیت
دین مبین اسلام است.

در زمانها یکه در نیت اسلامیه
ترقی داشت اورو پائنها بسیار پیش
بودند. نه بزرگان نه خردان هیچکس
بسوی تحصیل علوم و فنون شوق و هوس
نشان نمیدادند. زبان کلیسا -
یعنی زبان دینی اورو پازبان لاتینی بود
حال آنکه امالی هر ملکی ورو پازبان
غوه شان سخن میگفتند. تنها گروهی را

و پادشاهان بود که تحصیل علم دین خود مجبور بودند
که آنها نیز بجز از جهان درجه و اوقات دنیا
خودشان بدیگر تحصیل نمی پرداختند. احکام
انجیل شریف چون صرف بدین و کلیات
متعلق بود و از معاملات جهان داری و ملک
گیری و اداره و سیاست حکومتی هیچ
نمیراند طبعا معلومات تحصیل کنندگان آن
نیز جهان امور است منحصر میباید و از مسائل
دینی بیرون نمی آید. بعکس آن قرآن مجید
که همه عباد است دینی و معاملات
سیاستیه و جمل علوم و فنون کونی را جامع
بود

اگر چه از طرف (شاهان) نام بادشا
اور و پاکه بمعصیر (خلیفه) مارون الرشید بود
در بعضی جاها یگان مکتب باز شده بود .
ولی چون در مردمان هوس علم و کمال نبود
و کتابها که خوانده شود نیز مفقود بود از آن
مکتبها فایده حاصل نشد . و تئیکه معلّم
درس میداد هر چند تفرشاگر و می که
در حلقه تدریس او میبود بهما تقدیر چیزیکه
از وی شنیدند انگفا و رزیده سبب بی کتاب
معلومات شان بهما تقدیر چیزیکه از وی شنیدند
شنیده و بیاد میکردند و میماند . حال

درینوقتها بغداد بدرجه بعلم و هنر و صنعت
و تجارت و زراعت تمدن یافته بود که
از طرف خلیفه نابرون الرشید یکساعت
بسیار عجیب الاختراعی برای شمارمان
تخته گو یا فرستاده شده بود که با آب
حرکت میکرد و در هر وقت ساعت
زننگ مینواخت و این ساعت از
طرف صنعتگران عرب در بغداد اختراع
شده بود. صنعت آهنگری، اسلحه ساز
حکاکی مینا کاری، آینه سازی، قماشها
ابریشمین باقی رنگرزیهای رقم رقم -

همگی از طرف عربها ایجاد و اختراع شده

بود که بچاره فرنگیان بسوی آن اختراعات

حیران حیران میدیدند.

این حال بخیر می و جهالت و نادانی

اور و پاتا بوقتیکه در (اندلس) یعنی

(اسپین) در سه تا و دار الفنونها

اسلامیه تا سنین بنیاد نیافته بود و دوام در

بعد از آن از ایتالیا و فرانس و جرمن

موسسکاران علم و فن به اندلس مده بدر

و مکتبهای اسلام داخل شدند و این

علمای اسلام زبان عربی و علوم و فنون

۵۹

تخصیص کردند. حتی در میان مردمان فرنگستان
که از علم اسلام تحصیل علم کرده اند چنان
مردمانی پیدا شدند که تا بمقام (پاپ بزرگ)
و اصل شدند.

این است که ما در (قرون وسطی)
به این درجه مدنیّت پیششعه داری
بودیم که مردمان او را از ما تحصیل علم و
تدّین میکردند. ولی هزار افسوس که تفرقه
و تشعبها و اختلافهای غریبی، مسلک و طریقی
و مذمّه افزونی گرفت. در هر فرقه و هر
بصد ما فرقه با و شعبه با می دیگر پیدا شد.

۶۰

آن خالصیت و بی غشی که بود باقی نماند.
هر آنقدر که اختلافات مذہب و طریقت
بیشتر کردید همان قدر اخلاقیات و روشها
و عاداتها و مسلکها که در ابتدا می ظهور
بر یگانگی و اتحاد و معاونت و عدالت
و حقانیت مبنی بود بر دیگر گونه غرضها
و مطلبها بنا یافت. شیعه گری، سنی گری
دفعه اسلام را بر دو فرقه عجمه ضد
هم دیگر برانگیخت اسلام علیها، فاطمیها،
معتزلیها، قدریها جبریها و نابیها بابیهها
بنوعیه تا وجه تا ظهور آمد. اسلامیت

مانند موسی زنجی بهم پیچید . علوم و فنون
نیز متروک شده . هر چه که نوشته شده
بر بهین و عواما نوشته شده .

حال آنکه از طرف دیگر غرب ترقی
کردن گرفت ، انوار شمس تابان
از آن طرف پدیدار گردید . همان علوم
و فنونی که از شرق بغرب داخل شده
بود در آنجا یک نشو و نما می بسیار خارق العاده
پیدا کرده از تطبیقات علمی و فعلی آن
بسی صنایع و اختراعات عجیبه و غریبه
بظهور آمد . زیرا در اسلام علم و فن

۶۲

تنها به تطبیقات نظری و آن نظریات
به تطبیقات معنوی و روحانی صرف
استعمال شده برای تطبیقات مادی
که کار ازان گرفته شود کمتر استعمال
می شده. اما در فرهنگستان چون مورد
معنوی و روحانی تنها بعالم کلیب منحصر
بود هیچ کس در پی آن نیگشت و همه علوم
و فنون را بعلییات انداخته هزارها
ا گونه ترقی برای آن دادند و بوسیله
فوائد و منافع ازان بروی کار انداختند
رفته رفته یک عکس عمل بوجود آمد

آن جمعیت و یگانگی و اتحاد بتفرقه
 و اختلافها و یگانگیها بدل شد، آن
 فتوحات و جهانگیریها بمغلوبتیها و اسارت
 تحول یافت، آن علما و صنعتها و فنها
 بکاهلیها و رخاوتها و تن پستیها محو گردید
 در دنیا از دولتهای قوی اشکیمه اسلامی
 اثری باقی نماند، شرق غرب جنوب
 شمال دنیا را مدغیت او و پادشاهی نمود
 در وقت حاضر دولتهای معروف مشهور

مستقل که از اسلام مانده دولتهای
 علیّه عثمانی، ایران، افغانستان

۶۴

که مانند یک جزیره در میان بحر واقع شده

است. هر طرف این جزیره را

آبهای سلاهای پر جوش و خروشی

که از طرف غرب و شمال جریان یافته

استیلا نموده است. و حالاکم مانده

که در میان این جزیره نیز بعضی رخنه ها

و شق ها انداخته خطوط اتصالیه این

جزیره را از هم منفصل گردانند تا هر کدام

جدا جدا مانده آهسته آهسته در

زیر آب فرو روند. چنانچه رخنه ها

جهت جنوب و شرقی و شمالی ایران

مثال این است .

حقیقتاً که اینحال شایان وقت و سزاوار
دوشت یک حالیت هر مسلمان از دوشت
اینحال یک خوف و رعب و هراس و تلاشی
پیدا میشود در عین زمان یک یأس و نا
امیدی بسیار حزینی بر دلها مستولی میگردد
در هر طرف که نظر میکند خود را تنها می یابد
بر هیچ یک تشبثی فکرش ثابت نمیشود، آن قدر
خود را پیاده و عقب مانده می بیند که از رسیدن
منزل قطع امید میکند، حواس، دماغ را
یک خوف و دوشت عمیق فرا میگیرد، بی اختیار

بر زبان هر کس بهین کلمه تکراری یابد

آیا چه باید کرد؟

ظهور حضرت سیدنا مهدی انتظار

باید کرد! اما خیلی خوب، چنان انتظار

باید کرد؟ دست بسته، پابسته، دهن بسته

چشم بسته انتظار باید کرد؟ مانند غنبلان

زیر درخت زردآلو به امید افتادن زردآلو

دهن باز افتاده انتظار باید کرد!

«نیست برای اینها مگر سعی و عملشان»

را فراموش کرده انتظار باید کرد!

فرصتها، و وقتها می بسیار عزیز را از دست

۷۸

داده انتظار باید کرد ! ذلت ، حقارت

اسارت را قبول کرده انتظار باید کرد !...

هرگاه انتظار همچنین انتظار باشد ، آیا

در وقت ظهور سیدنا مهدی مظهرین او

بکدام چشم ، و چه رو به او نظر خواهیم

توانست ؟ زیرا در آنوقت حضرت

مهدی برای همراهی خود یک لشکر مجبور

شده خوار و ذلیل بی قوت و بی قدرت

زبونی خواهد یافت . و بسبب غفلت دین

چهره درمی و کاهلی شان که هیچ حاضر نیست

و تدار کی ندیده اند از آنها نفرت خواهد کرد

ما مالک موجوده حکومتها میستائیم
بیک جزیره تشبیه دادیم که هر طرف آنرا
آب سیلاب فرا گرفته است. بلی، این
تشبیه را بیک نظر که بر خریطه یعنی نقشه
آسیا بیند از نزدیک تشبیه تامی مییابند.
جهت غربی و سب برای این جزیره مالک دولت
عثمانیه است که استانبول تا بطهران
و از طهران باز تا بکابل بدوین جایل و مانعی
همه این جزیره از خشک بهم دیگر مربوط
نیاشد. جهت شمالی این جزیره را
از سب غرب شمالی گرفته تا بتهای شمال

۶۹

شرقی سیلاب بلا آب دولت روس
استیلا نموده است . جهت جنوب و شرق
انرا آبهای نهنک آمین ، و اثر در مای
نفس آتشین انگلیس فرا گرفته است . جهت غرب
یعنی سیراین جزیره را از فرق و شقیقه ما و
پس کردن تا بحد گلو هفت هشت دولتها
بسیار پر قوت و هیبت بزرگی احاطه
نموده است .

دولت عثمانیه بسببی که در دهنه مجرا
سیلاب واقع شده و اگر جزیره را بیک
وجودی تشبیه کنیم سیراین و جزو شهر میشود

همه توت سیلاب اول بران هجوم کرد

آمده است. تا از مانهای جریان یافتن سیلابها

(مخاربات اهل صلیب) هزاران گونه صدمه

این سیلابها را تحمل شده آمده است

و در هر هجوم یک پاره آنرا در زیر آب

فرو برده تا آنکه در وقت حاضر بجز یک کله

خشک دیگر چیزی برای او باقی نمانده.

قلم عجز رقم (محمود سرزمی) هنوز

اینقدر جبارت گستاخانه را مالک شده

که خود را تدبیر امور جمهور قرار داده در باب

مسئله مهم بسیار دشوار (آیا چه باید کرد؟)

یک حکم قطعی داده تواند. اما مقصد عاجزان^{است}
 از تحسیر این اثر عاجزان^{است} این
 که یک فکر اجمالی بیان گردد.
 و آن اجمال موجب تفصیل افکار
 در باب افکار شود. و از
 مصادمه های آن افکار
 بهر قی حقیقت بطور آید. لهذا
 در اول امر از (آیا چه کردند؟)
 این جزیره اسلامی ب سیلاب زهر طوف
 آنرا گرفته بحث میرانیم. اول از
 سیر جزیره گرفته نظر میکنیم که:

آیا عثمانیان چقدر دانا؟

ولی تا می‌توانیم مختصر بیان می‌کنیم تا رساله‌ها

بقابل تبدیل قیافت نکند :

دولت علیه عثمانیه در سنه ۱۲۹۹ هجری

یعنی پیش از شش صد و هفتاد و دو سال

در طرفهای آسیای صغری که به اناطول

معروف است از یک عشرت مختصره یک

دولت مستقله قوی اشکیمه بوجود آورده -

بقرار قاعده طبیعی که در همه دولتها جاری

آمده است - از افغان ظهور نمود و در پی

جنگات و محاسبات گذشته متصل بقوت حاکم

۷۴

عظیمه و مہاجات شدیدہ مشغول شدہ
دولت خود را شوکت، عظمت، قوت
ثروت بخشیدند. بلادی را کہ فتح کردند
بہ بنامای عظیمہ، وجوہ مع شریفہ و نشر علم
و معارف آباد کردند. ولی رقتہ رقتہ
تجملات و تنعمات افزودنی گرفت.

یک مدتی بازار گل و لاله، و ژالہ و پیالہ
گرم گردید، باز یک وقتی خوشیہا
عالمہ برپا شد، ترقیات علم و معارف
وزیر پرودہ تعصبات و تقیدات انحصار
پہنان گردید. علم و فن بدرجہ محدود

۶۴

گردید که بجز مجاولات علمیّه مخج (ض)
 و (ط) و گرجیزی شنیده نمی شد. حال آنکه
 از طرف دیگر اور و پاید ار و بسیار شده
 میرفتند. اور و پائیان چون تنها علوم و
 فنون حکمیه را از شرق گرفته بودند کارها
 و اختراعات، و ایجادات عجیبه و غریبه
 در عالم مدنیّت و جهانگیری از ان علمها
 و فنها برومی کار آورده میرفتند. در
 حالتی که اول اساس اصول عسکریّه^{بمته}
 که دایما در چوניהای زیر سلاح باشند، تعلیم
 و قواعد عسکریه بیا موزند بنام (ینی چری)

یعنی عسکر نو در تاریخ (۱۳۰۰) هجری
سلطان (اورخان) غازی پسر سلطان
(شماخان) غازی بنیاد نهاد، و تا یک
مدت مدیدی با آن عسکر آسیا، اوروپا،
افریقا را بمرزہ در آوردند و بسی بلاد را
فتح نمودند و ملی رفته رفته بسبب دبدبه
و داراات و تجملاتی که برای سلاطین
حاصل می شد کارهای دولتی گاهی
که بدست صدر اعظمها و رجال دولت
کار آگاه و صادق، و بعدالت موفق
درآمده، و بادشاه هم بشمار و بیدار

۷۷

و کار آگاه بوده بحسن صورت انجام یافته
 است و گاهی که بر عکس آن بوده (نی چیه)
 عصیانها نموده اند و خرابیها رسانیده اند
 و در چنان وقتها دولت‌های غربی استفاد
 کرده اند.

[این را هم بگوئیم که دولت‌های نصرا
 اور و پازمانهای بسیار قدیمی و رص
 محو کردین اسلام، و رمانی دادین
 (قدس شریف) را از دست مسلمانان
 افتاده بودند و بارها بار حمله نمود و بجهت
 شدید (اعلیٰ صلیب) بر بلاد اسلامی

۴۴
 بوقوع آمد . اما هیچ صرفه نبردند . لهذا
 چون دیدند که قوت شان کافی نمی آید به
 افزودنی قوت خود افتادند . علم ، فن
 صنعت را ر بهر خود ساخته یگان یگان
 ملکهای اسلام را از آسیا و آفریقا
 بدست خودشان آوردند ، و در قوت
 حاضر بچنان درجه قوت و قدرت خود را
 رسانیدند که امروزه روز تنها بر مائ داد
 قدس فی بلکه بر مائی دادن تمام کره زمین
 از مسلمانان اتفاق کرده اند]
 والی حاصل دوست علی عثمانیه بابی

تهنگ نامی عظیمی افتان و خیزان موقع خود را
 محافظه کرده توانسته است. ولی برای
 تشبیهات عظیمه که او روپاینها در راه
 قوت و ترقی و برتری خودشان بر آن
 اقدام نموده اند هیچگونه اقدامات فعلیه
 بکار برده نتوانسته اند که نظر بموقع عنوان
 خلافت اسلامی خودشان بر حال
 و استقبال عموم اسلامیت نتیجه نامی
 آن شمولیت داشته باشد. مثلاً نه برای
 بیدار کردن و به اتحاد آوردن مسلمانها
 و نه برای رسانیدن خطوط اتصالیه خود

به آنها و غیره هیچ کشتی ننمودند. در حالیکه
کتابها و رساله های مطبوعه مصدوره دینی
نظاره را که بواسطه میثینرهای شان ملک

عثمانی بکشته شدن آغاز نهاده بود در
استانبول هنوز مطبوعه های - یعنی چاپخانه های

بنظر بدعت فرنگی دیده کتابهای مقدسه را

فی بلکه کتب فقهیه و غیره را نیز چاپ کردند

اجازه نمیدادند. تعصبات بدرجه بود

که بر متفکین فنون حکمیّه و عقلیّه که مدار

ترقی بدان است حکم زندیق و وهابی

و طبعی را میگردانند.

اگرچه آغاز (نظام جدید) عسکری
در سنه (۱۲۲۰) یعنی تقریباً یک عصر
پیش ازین اول بار در زمان حضرت
(سلطان سلیم خان ثالث) وضع گردید
ولی هیچ قرار و ثباتی نیافته تا بر زمان
سلطان (محمود خان ثانی) که جد امجد
سلطان (محمود خان خامس) موجوده
میباشند عسکری نظامی چنانچه
که در یک وقتی از متظمرین عسکرهای
دنیا شمرده می شدند در اجرامی
خرابیهایی کار بودند. در زمان

سلطان مشارالیه تکفل مرفوع شده و نظام جدید
عسکری قرار پیدا کرد. حال آنکه در آنوقت

نظام عسکری دولتها می اور و پا بدرجه
سر مشق جمله عالم شده بود. و بسیار
از مالک اسلامیه از دست برآمده
بود. و اور و پا بدرجه اعلا می ترقیات
صناعیه و علمیه حاصل شده بود.

از آن عصر دولت علمیه به ترقیات

آن عصر بدینیه اور و پیه آغاز نهاد. زیرا

دید که بدون آن چاره گذران با همسایگان
ممکن نیست. در حالیکه شکل حکومت عبارت

از یک پادشاه و یک وزیر بود و وایر حکومتی
تشکیل یافت. در زمان سلطان مغفور

عبدالعزیز خان چنانچه عساکر بر روی عثمانی
تکمل نمود. قوه بحریه عثمانیه نیز خوب تکمیل یافت

نظامها، قوانین و وایر رجال سیاسی و

اداری عظیمی بوجود آمد. مکتبهای متعدد و

باز شد. مکتب حربیه ترقی گرفت. بعد از آن

انقلابات عظیمه داخلی و خارجی ظهور نمود

اسرافات بی اندازه سلطان منجر به

گردیده بعد از شش ماه سلطنت سلطان

مراود خان خامس سلطان عبدالحمید خان ثانی

بر تخت سلطنت جلوس نموده و در روز اول
جلوس خود اول امر و اراده او بر د کلا
و وزرای دولت این بود: (برای
درست ساختن حال دولت، و گرفتار
استقبال آنرا در زیر امنیت به اتفاق محتاج
میباشیم. در نظر من اتفاق بر هر وقت
فایده است. اتفاق میاید که از امنیت
و کلاً آغاز کرده طبقه طبقه در زمین کس
باید جایگیر شود. و امور دولت را نیز همین
نقطه متوجه باید نمود. و چون ترتیب این
انجمن بر مقصد تأسیس دادن یک رابطه

۸۴

توال نا پذیری در مابین خود شما مبنی علیا^{شده}
 از ابرو امید میکنم که شما نیز این نیت را
 بخوبی تلقی میکنید. بنا برین بر شما امر و توصیه
 میکنم که سنده اثخا در ادایا به اثنا فعلیه
 خودتان اثبات کنید.»

در نیوقت و دولت علیه عثمانیه بیا بها
 یک شکل حکومتها می قطر را گرفته بود .
 و وایر حکومتی وجود جسم دولت را
 عینا مانند دیگر دولتها می متدنه تشکیل داده
 بودند (مدحت) پاشای مشهور
 یکدهی سپاه مینویس بود درت داخله و نظارت خارجه و بازه

جسم بوده مالیه داشتن معدود و قوه عسکریه بریه
 و بکرتیه قدمها نیکه بران بر پا و پنجه های مدافعه
 آن جسم بیست ثمار تشکیل داده بود. زیرا که
 اداره این دایره مابست دیلو ماسها
 با علم و ذکا بود. افسرهای بسیار قابل
 کتب دیده با علم و فن و ارکان حربها
 ممل آنوقت و زمین را مالک بود.
 اما عصبانها (حسبستان) و (دق طایغ)
 و دیگر جتبهای با آنها تنها که به تحریک روس
 و دیگر دولتها می آورد و پا اند بسیار وقتها
 بر پا شده بود و دوام میورنید. محاربه

مشهوره فدا گشت آرد روس آغاز نمود.

درین هنگام دولت عثمانیه بیک حال بسیار ^{مشکلی}

درمانده بود. همه اوردیا علی الخصوص

روس همه حال مضطرب نمودن عثمانی را مصمم

نموده بودند. تنها دولت انگلیس بود که

با عثمانی معاونت کردن میخواست. ولی

او هم اندامهای آن عاجز بود. درین محاربه

دولت عثمانیه مضطرب شد. فدا گشتهای

عظیمه مادی و معنوی برادر و دیگر دید.

چنانچه بسی عک از دست شان بوا ^{مطلوبه}

در بجانب برآمد. آنقدر دست خود سلطان

نیز بسی آردمان کاری وطن پرور ضایع
شده مجلس مبعوثان بند شد، و امور^ت
دولت بدست یک چند اشخاص صلیک سلطان
وزیر نفوذ خود را آورده بودند اقتدار
ملت و دولت عثمانیه بدرجه نهایت
ضعف گرفتار آمد، قوه بحریه عثمانیه
سراسر معدوم گردید.

معافیه از دیگر جهت به هزار نامطابق
و کتبها بروی کار آمده بسی ارباب
علوم و فنون، و کتابهای علمی و فنی
وجود گرفت سلسله معارف در زمان

خاقان مشارالیه بدرجه ترقی یافت
که هیچ یک ترقیه و دهمی از مالک عثمانیه
بی مکتبها نماند و در ذکور و اناث ملت
علم و فن مبنی و در ایگان گردید
ولی غیر و تسلط پر خوف و بیم مستبد
جلال دانه مردمان قصر (سیدین) چنان
یک کابوس بلایی بر ملک و ملت
انداخته بود که از آن علم و فن و نه
از آن مکتب و از باب دانش و سخن
هیچ استفاده نمی شد . اور و پا، غیر
از آنکه استفاده های عجیب و غریب

از خوف در عجب پراو نام سر می یلیدین
 در محاکم عثمانیه میگردند رفته رفته به اینهم قناعت
 نکرده، مسئله شرق را بهمان گزافه قسمت
 کردن ترکیا را در مابین خودشان قرار
 دادند. و البته اقسمت را از (ماکدونیا)
 آغاز نموده بودند که دفعه از طرف جمعیت
 خفیه که بنام (اتحاد و ترقی) از بسیار
 و قبا تشکیل یافته بود. (مشروطیت
 و قانون اساسی) اعلان گردیده
 (سلطان محمد خان خامس) بخت سلطنت
 جلوس نمود

۹۰

اگرچه این انقلاب عظیمه یک سکتہ
موقتی در تصورات اور و پاوار د
آورد ولی بعد از اندکی دانستند کہ اگر
ادنا فرصتی فوت کردند ترکیا از حال
مقامہ شدن بیرون خواهد شد
ہم اندم بکار آغاز نہادند بوسینا ہیک
بلگر یا دفعہ تجزیہ گردید، طرابلس غرب
ورنہ، بقازی، رودس، والحال
یک شورستان خیزی بران ممالک برپا
گردید بمصیبت دیگر بی اتفاقی ملت
عثمانی شد کہ ہمہ مسلمانان عالم را در یک

گرداب یاس و خزن پر اندیشه مستغرق
 نمود و در عین زمان همه مسلمانان را
 بر حرکات و مقاصد او و پائیان آگاه و سید
 ساخت که مجبوراً از یکدیگر خود سوال باید بکنند که
 (آیا چه باید کرد؟)

حالا بگذریم بسوی (ایران) که
 وسط جزیره است نظر کنیم ببینیم که :

ایرانیان آیا چه کردند؟

ایران یک مملکتی است که از زمانها

بسیار قدیم دولتهای بسیار سیاهی در آن
 تشکیل یافته و بی شاهیه عجیب و غریبی

پرو و رانیده است که در اینجا از احوال قدیمه

قبل از اسلام آن، و از سلاطین و خلفه تشکله بعد

از اسلام در آن بحث نمیکنیم. زیرا مقصود

تاریخ نویسی فی بلکه یک سوال استغفای است

که آنرا حل کردن میخواهیم.

پیش از همه چیز یک نقطه بسیار

مهمی که در مناسبات عمومی عالم اسلام

متعلق ایران جلب انظار و وقت را نماید

و مسئله اتحاد و ترقی اسلام را تا بسیار

زمانها به تعویق در انداخته است همانا

تفرقه مذموب است. جناب شما

۶۴
(اسماعیل صفوی) اگر بیک نظر و درستی

حال امروز می عالم اسلام را میدید

و میدانست هیچگاه با مذہب جداگانہ
دیگر می علان نمیگردوند هیچ رسا مذہب ایما

در آنوقت و تیر اینیعا مله مجبور بود ، زیرا یک
رقیبی مانند سلطان سلیم عثمانی در مقابل

خود داشت . و بدیگر صورت که مقابل

با قوت خلافت بیاید ممکن نمی شد مگر

اینکه ، و تیر یک خلافتی تشکیل کند . و آن

عیسائی شد مگر که یک مذہب جداگانہ

اعلان نماید زیرا در یک مذہب و خلیفه

نمی شد. این است که این اشفاق مذکور
که صرف بر یک اساس پولتیکه منبئ بود
یک نتیجه و خمی در پولتیکه استقبال اتحاد اسلام

نشان داد. از اوایل عصر دهم هجری
تا به این وقتها هر آنقدر غلو که تداول و تحصیل یافت
و هر قدر از باب علوم و ادب که بسریه و هر آنقدر تا ایفا
و تصنیفاتی که بوجود آمد، و هر آنقدر اجراء
و تطبیقاتی که بعمل آمد، و هر آنقدر پولتیک
و سیاسی که بخرج رفت همگی بر اساس
ضد اتحاد، و منبئ بر تفریق و بغض، و
تبئید از همدگر بنا و بنیاد یافت، تا بدو

رسید که نصارا و یهود را عوام ایران
افضلتر از سنی دانستند، و کذا یک
عوام سنی شیعه را همچنان شناختند که
حقیقتاً این یک مصیبت عظیم عالم اسلامی
شمارده میشود. ایکاش که آن
اجتهادات نیز بر اساس جد و جهد،
و شجاعت و شیردلی، و محبت وطنیه
و ملیه موشمس میبود! هزار افسوس
که آنهم نبود. افضل طاعات و عبادات
بشتم بعضی گذشتگان هزار ساله،
و نوحه کردن و زاری زار که یستن عمری

برای واقعات بسیار الم انگیز فحیعه گز
شمرده می شد. آیا یک ملت و قومی

که همه عمر خود را بیک نام و نوحه و گریه
بسر آرند در وللهای شان چنان یک
اثر زنده گئی قهرمانانه دلاورانه باقی

خواهد ماند ؟

خدا و انا و بنیاست که ما این

از تعصب بطریق طنز و طعنه نمیگوئیم. نه

بدین و نه هیچکس بیچاره را

و هم وقت تعصب و طعن باقی نماند.

چونکه تشبههای ملوهای و تفنگها و درختها

سر نیزه ها، و تیغها می اور و پا بر عموم عالم اسلام
موجه شده نه بر خصوص ! مقصد ما تنها یک
تفحص تحسین احوال ممالک اسلامیست که بر^{سوال}
استفهامی، (آیا چه باید کرد ؟) یک
زمین تطبیقی تدارک کرده بتوانیم .
اگر چه بعضی از اخلاف شاه اسماعیل^ص
این نکته مهم را درک کرده رسمیت نداده
شیعه و غیره عواید را ترک ننمود ولی چنان
رسوخ و تگن پیدا نکرده بود که زایل شود
انجام و خاتم دولت صفوی بیک درام
فجیع خاتمه پذیر گردد . اتفاقا قیام کرد

برایران هجوم بردند . دولت صفوی را
برهم زده ایران را سرسراسر در زیر ضبط آوردند
اگرچه دوبار دولت عثمانیه در حمایت
آن کوشش نموده با افغانها محاربه نمود ،
و باز دولت روس نیز عیناً همین معامله را
اجرا کرده ولی سودمند نیفتاد . اگر در
انوقت افغانها و عثمانها و پهلویهای
دور اندیش دانشمندی را مالک میبود
بسیار سهولت و آسانی میخواستند که
که یکدولت مستقلة بسیار متین از خود ایرا^ن
در ایران تشکیل بدهند ، و اختلاف نهی

رفع نموده در سیاست یک اتفاق مثلث
تجارت و زمی و تدافعی بسیار متین عقد کرده
میتوانستند. درین اثنا از قوم افشار
ایران نام در نام یک قهرمان جسور و دلآ
قیام نموده افغانان را از ایران بیرون
کشید. و در ایران سلطنت خود را اعلام
نمود. و غیر از ایران: افغانستان
و ماوراءالنهر را نیز ضبط و تسخیر و قوت
خود را تا هندستان توسیع و تهدیه نمود
است. ولی دولتی که او تشکیل داده
بود بعد از خودش پایه دار نشده محو

و منقرض گردید . چنانچه در افغانستان
دولت (در اینیه افغانیه از طرف (احمد شاه
ابدالی) تأسیس و بنیاد یافت و در ایرا
نیز از طرف (عبد الکریم) نام یک مرد
با حقانیت هوشمند می دولت (زند)
تشکیل گرفت که آنهم در اندک مدتی
انقراض یافته (آقا محمد خان) نام
یک شخصیکه که به (قاجار) نام یک قبیله ترکمان
جهت شمالی ایران منسوب بود ظهور نمود و دولت
قاجاریه را که امروزه روز برقرار و بر دوام
است تأسیس و تشکیل داد . بعد از آقا محمد خان

(فتحعلی شاه) و بعد از آن محمد شاه و بعد از

جناب (ناصرالدین شاه) و بعد از آن

(مظفرالدین شاه) طاب مشوا هم بر تخت

سلطنت ایران جلوس نموده اند.

زمان سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه

بچنان یک راحت و آسایش داخلی و خار

مرد نموده که ایران نظیر آنرا کمتر میابد

در عین زمان بچنان عطاالت و تن پروری

و بیکاری گذشته که انسان را حیرت و

میداد. جلوس پادشاه مغفور ایران با جلوس

امیرالهور حالایی او استر یا مجارستان

(فوانسوار و زه ف) تقریباً تقرب دارد
پس چون این دو طرف زمان را در
اوستریا و ایران مقایسه نمایم در پیش
آن فعالیت و این عظامت بحر حیرت دگر
بیچ چیزی نمی یابیم. در حالیکه بطرف سی چهل
سال در اوستریا یا مجارستان هزاران
کتابخانه دار الفنونها، صنایع خانه ها،
کتابخانه ها، انجمنهای علمی بوجود
آمد در ایران هیچ اثر یکی از آنها دیده
نشده. در حالیکه در اوستریا یا مجارستان
گشتیهایی بخار می متعدد و سی بر تجارت

و حرب ساخته شد در ایران یک فلوکه
هم بوجود آورده نشد . با وجودیکه
استریا بقدر ایران بحر را نیز
مالک نیست . در حالیکه ملت استریا
بہزار مافا بریکہا و دارالصناعہ ، و
و مخترعات عجیب و غریبی را مالک
گردیدند ملت ایران بجز اینکه بعضی
صنایعہا می قدیمی خودشانرا مانند
قالین بافی و غیرہ نیز از دست دادند
و گرہی چیز می نیافتند . در حالیکه دولت
استریا قریب یک میلیون سناگر مقیم

۱۰۴

معلم پر طوط و تفنگ و بصد ما افسر ما
دارگان حربها را مالک گردید و دولت
ایران در پی تدارک یکی از اینها اونی
اندیشه هم ندوانید ما از ان یک غنچه
و دو غنچه عسکر منظمه ایران بخت نیرانیم
زیرا آنرا از او نیندانیم ! . . .
حال آنکه در همان عصر افغانستان
دور از همه گان نیز بقدر یک لشکر
منظم معلم طرز جدید را با سلاح ^نموقت
بطرز بسیار گمنامی تدارک کرده نوشته
بود . مرحوم مظفر الله بن شاه بادشاه

بیدار مغزی بود . اگر چه برای ملک
و ملت خود بسی خیر ما و اهلها نیکی بد نظر داشت
ولی اجل امانش نداد و با همه آمال و
آرزوهای خیر خوانده اش در زیر خاک
پنهان ساخت .

(محمد علی شاه) یک نا خلفی برآمد
هر آنچه که پدرش کرده بود سر اسیر بقصد
حرکت کردن گرفت . اختلاف عظیمی
در مابین او و ملت بوجود آمد . و آنها
رقیب شمالی و جنوبی ایران فرصت را
غنیمت دانسته یکی آنرا و دیگری این را

۱۰۰
آنکه ناسی منافع شخصی هر صی پرستی خودشان
ساختند و که دند و میکنند بر آنچه کردند
و میکنند که یومی و قوعات آن در زیر
ماست ، و آن حرکات و قوعات
است که موجب این سوال استقنایم
(آیا چه باید کرد ؟) میشود .

حالا یک قدری بسوی آخر جزیره یعنی

افغانستان نظر اندازیم به بینیم که :

افغانینا آیا چه کردند ؟

افغانستان یک قطعه بزرگ آسیا

وسطی است که تاریخ از زمانها ^{بسیار}

قدیمی موجودیت از ایشان میدهد. و قوم
افغان نیز از قومهای قدیم دنیا است که
تا از زمانهای پیش او یان در همین قطعه
افغانستان که در آنوقتها (بکابلستان)
یا (زابلستان) معروف بود سکونت
دارند قصه شاه کابل و زال و رستم
و کلب کوهراد و غیره از حکایات
اساطیر اولین آفت. حتی بعضی
نام پهلوان مشهوریکه تواریخ قدیمه ایران
به (پشتون) مذکور شده است از کلمه
(پشتون) یا (پختون) که نام اصلی افغانها

۱۰۸

بزبان خودشان است مأخوذ پنداشته
اند یعنی (پشتون) پشتون معنی افغان
بوده است !

قدیمترین مؤرخین دنیا (هرودوت)
یونانیست که ابوالمؤرخین معروف است
مؤرخ مذکور در تاریخ خود که چار و نیم عصر
پیشتر از میلاد عیسی علیه السلام نوشته
از زبان (اسکیلاش) نام سیاح
یونانی که از طرف اسفند یار به آن طرفها
مأمور فرستاده شده بود نام افغانرا
به ادنا تهریفی ذکر کرده (آغاوان)

نوشته است که آغاوان نیز از کلمه
(آسواغان) که بزبان سانگرتیت بمعنی
(سوار) می آید غلط و تحریف شده است.

والحاصل ما از تفصیلات تواریخ قدیمه
آن صرف نظر کرده و از دولتها
افغانی و غیر افغانی که قبل از سلطنت
درانی در آن تشکیل یافته نیز بحث نراند
تنها از ابتدای سنه (۱۱۶۰) که
دولت افغانستان با ملت خود استقلال
پیدا کرده بحث میرانیم و می بینیم که در نقده
مدت چه کرده اند.

۱۱۰

پیش از سنه مذکوره افغانستان
گا بهی از ممالک ایران و گاه بهی از
ممالک هندوستان شمرده می شد.
بعد از وفات (نادر شاه) مشهور (احمد شا)
که از امرای قبایل افغانیه و از روسا
طایفه صدوزائی ابدالی در آنجا
اعلان استقلال نموده شهر (قندهار)
آباد، و پای تخت خود را در آن بنیاد
نهاد. همه قبایل، و عشایر افغانیه
او را بعنوان (احمد شاه بابا) سلطنت
قبول کرده بفتحات و توسیع بلاد

آغاز نهادند. در زمان سلطنت احمد شاه
غیر از همین دایره حدود موجوده امروز
افغانستان یک قسمی از ایران و همه
سیستان و تمام بلوچستان، و سند
و یک قسمی از هندوستان و ایالت
شمیر بدولت افغانستان ملحق گردید
و افغانستان یکدولت بسیار جمعی
در آسیایاتاسیس و بنیاد یافت. ولی
هزار افسوس که در زمان پسر جانشینش
(تیمورشاه) دولت کوچکتر گردید.
پای تخت نیز (بکابل) انتقال نمود

بعد از تیمور شاه در مابین پسرانش
بسیب بلا می کثرت زوجات و اقربا
شهرادگان و عدم تربیه کامله شان
بی اتفاقیها و خانه جنگیها، و همه یگر خود
کور کردند که از نادرا و ایرانی برای شاه
سرسشق مانده بود میدان یافت. مملکت
گردید. ملت افغانیه در مابین این جنگها
مابین خودشان با همه یگر در او بختند،
خونهار بختند، تخمهای عدوتها در مابین
همه یگرشان کاشتند. در عین زمان و
مملکت نیز کمتر شد. میرفت.

درین اثنا با انگلیزها نیز از طرف شرق
به افغانستان تقرب می نمودند. و یگان گان
مناسبات با هم پیدا می شد. تا آنکه
(شاه شجاع) که آخرترین پادشاه
عهد وزائی از ذریت (احمدشاه) بود
بجمله سیه انگلیزها گول خورده و قانده
و پیشدار اردوی انگلیز شده یک
اردوی مکرل انگلیز را در افغانستان خال
نمود. مردمان افغانستان ازین داخل
شدن اجنبی غیردین در خاک پاک متحسّر
و ملن شان و اسارت خود را بدست

انگلیز ان رم و ابا نمودند
باینراهم بگوئیم که از طایفه محمد زائی
درانی سردار پائنده و خان لقب به
(سرفراز خان) یک را و مرد نیک نهاد
فخسته سیری بود که از امرای بسیار هم
و عده زمان شاهان صدوزائی شمرده
می شد. این ذات اولاد صاحب
رشد و اقدار بسیاری را مالک بود.
در اواخر سلطنت صدوزائی از اولاد
سردار پائنده خان موصوف که به تنغ
جور و ستم (شاه زمان) بقتل رسید و بود

و بعد از آن پسر بزرگش (وزیر فتح خان)
نیز از دست (شاه محمود) کشته شده
بود. همه مردم افغانستان از ظلم و استبداد
طایفه صدوزائی روگردان شده طایفه
محمدزائی یک استعداد و قابلیت عظیم
سلطنت را مالک شده بودند.
بنیاد علیه انگلیزان (سردار دوست محمد خان)
که مؤخرأً بلقوب (امیر کبیر) پادشاه
مستقل سلطنت افغانستان گردیدند.
و با نفوذترین و هوشمندترین همه
برادران خود بودند با همه اولاد و عیال^{ها}

و بعضی از برادران شان توقیف نموده
بهند وستان محفوظا فرستادند . مگر
بزرگترین فرزندان شان (سردار محمد اکبر خان)
که ملقب (وزیر) ملقب بود بیک
تقریبی بسوی ترکستان بفرار کامیاب
آمد . و از آنجا عودت نموده و بر سر
و عثای اقوام مختلفه افغانیه بیان نامه
نشر و تبلیغ نموده ، و همه ملت افغان
عموما اعلان جهاد کرده و در زیر کمان افسر
شهراده مذکور با انگلیزان بحرب آغاز نهادند .
انگلیزان بر مالک شدن شان

بر افغانستان چنان مین و خاطر جمع شده
بودند. که خیال و اطفال خود را نیز آورده
علا و تا توطن و تلمن نام و رزیده بودند.
ولی غافل از اینکه در افغانستان بحر
افغان دیگر کسی توطن کرده نمیتواند...
این محاربه نتیجه و غنیم و فحیعی برای انگلیزان
بخشید. غیر از مردان و زنان و اطفالی
که اسیر شدند باقی همه اسیر نظامی
انگلیز از لوطپان در ساله و پیاده از کابل
تا بجلال آباد عموماً بقتل رسیدند. تنها
یک و اکثر انگلیزی بود که بجا بخت نمیدان

۱۱۸

بجلال بادرسیده خبر فداکت و رجوشدن
اردو را بمفرزه، جلال آبا درسانید
توانست. (شاه شجاع) مذکور اگر چه
در آخر با بر دسیسه انگلیزان، و گول خورد
خود کسب و قوف کرده توانسته بود
اما پیش از آنکه یک چاره می تواند
از طرف بعضی سرداران افغان قبل
و حکومت صدوزای برو ختم شد
رسید بمقصد ما چون تاریخ نویسی
از آنروا جمال و اوقات را می نویسیم
اجال این وقوعات برین نتیجه داد که
حکومت انگلیزیه هند اسرامی خوشنما

با اسامی افغان مبادله کرده امارت
مستقله امیر کبیر حجت مکان اعلی حضرت
(امیر دوست محمد خان) را تصدیق نمود
و یک معااهده عقد نموده امیر شارالیه
بکمال عزاز و اکرام به دار السلطنه کابل
روانہ کردند .

زمان سلطنت امیر کبیر بسیار
راحت و رفاهیت تامی مرور نمود .
اگرچه در اصلاحات داخله کوشش بلغی
مصرف گردید ، و تمام مالک محروسه
به اداره مرکزی دار السلطنه کابل مربوط

۱۲۰

شده افغانستان یکدولت با اقتدار
مالک ارقابی گردید. ولی در سیاست
خارجی هیچ غور و تدقیق و برای تعلیم و تربیت
عمومی هیچ تشبث و اقدامی بعمل نیامد.
بعد از وفات امیر کبیر باز بلا
بی اتفاقی برادران و خان جنگیها
خانان سوز ویران کن خاندان درما
پسران امیر کبیر در گرفت مدتی مملکت
پامال، هرج و مرج و قتل و قمار بود یگرشان
شد. درین فرصتها بود که بلوچستان
و شالکوت و دیره و پشاور و غیره

۱۲۱

از دست برفت . اینرا هم بگوئیم که بگانه

موجب این خانه جنگیها و بی اتفاقی برادران

از دو چیز بود : یکی تکثیر زوجات بود .

ماتعد زوجات نمیگوئیم تکثیر زوجات

میگوئیم . زیرا تعدد زوجات عبارت از

همان چهار زوجه معدوده است که بعیت

آنرا احتیاطا در زیر بعضی شرایط موقوفه

جو ازداده است . ولی تکثیر زوجات

عبارت از بعیت دسی و چهل زوجه است

که از هر کدام آنها یک و تد صا^حل^حیا

هم بدنیایاید ! این بی اتفاقی اولاد

انبا قها از ابتدا می طفولیت آغاز می نهاد
رقابت ما و همچنین داد و دلا و دلا و دلا
وایه ما از آغاز کار اساس تفیق را
می نهاد و دیگر اینکه تربیت و تعلیم
شهرادگان بصورت اکل اجرا نمی شد
بجز دیکه بدینا آمده بودند سردار صاحب
گفته شده به انواع لهو و لعبها مشغول
می شدند. تحصیل علمی شان اکثر
تا بعد خواندن کتاب فارسی و نوشتن
یک امر و احکام منحصر می ماند. از احوال
عالم خارج هیچ وقوف و معلومی نداشتند

۱۲۳

ذاتاً بخیر می و بیعلیٰ عمومی چنان حکمفرما بود
که هیچ کسی از آن را نمی نداشت .
والی حاصل اگر چه اخراً امر سلطنت
افغانستان بر (امیر شیرعلیخان) محرم
قرار یافت . و باز همه افغانستان
یک مرکز مستقل مربوط گردید ، و بقدر
شصت هفتاد هزار عسکر نظامی معلّم
طرز جدید حاضر نمود . و تا یکدرجه بسی اصلاح
مدنیّت بر وی کار آورد ولی موخراً بنا بر
خطای سیاسی که پیش آمد و آنهم عبارت
از گول خوردن بدسیّه دولت روس

۱۲۴

و اعلان حرب نمودن با دولت انگلیز
بود و مغلوب گردید و و بترکستان رفته
در مرار شریف وفات یافت .

پیش از امیر محمد یعقوب خان که
بعد از حبس چند ساله پدر خود از محبس
بر آمده در چنان وقت بسیار نازک
بر تخت حکومت جلوس نمود و از سر ایستاد
حبس خانه چند ساله و سوء استئبار
بعضی مشاودین و قرائی مالاتی یک معائن

بسیار مضر و غیر نافع با انگلیزان عقد
نموده که نتیجه ان بقتل (کناری) و محبوس

۱۲۵

خود او دهند و ستان فرستادند و نشمنجر شده
دفعه دوم باز انگلیزها افغانستان را استیلا
نمود. جنرال (روبرتس) مشهور در کابل
انتقام (کنساری) را بهانه گرفته یکبار
برپا کرد. و در هر روز پنج ده بیست مظلومان
دین را بردار کشیدن گرفت. بعضی
از خائنان و وطن، دین و ایمان و جدا
خود را از سبب سبیلی و بخیر می و وطن ملت
و دیانت ناشناسی بیک جیفه و نیت
دنیوی سودا کرده انواع و ناهتها و
بی شرفیها اجرا کردند که صحایف تاریخ

۱۲۶

افغانستان تا به ابد نامهای آنها را
پادشاه کار خواهد کرد .

امالی عموماً بر انگلیزان قیام کردند .
علاما در هر طرف اعلان جهاد نمودند .
زن مرد پیر بر نام هر کس که ستش سلاح گرفته
میتوانست بمیدان حرب خود را پرتاب
کردند . در هر طرف بر انگلیزان جنگا

رستاخیز بر پا گردید . همه اردوی
انگلیز در قلعه مستحکم (شیرپور) که
امیر شیرعلیخان مرحوم آنرا در نزدیک
شهر کابل بیک وضعیت حربیه بسیار

برای یک اردوی عسکری افغانی
اشاره نموده بود. محصور گردید. در قندار
نیز اردوی شان محصور بود. تهلکه و فلاح^{کت}
سابقی که بر انگیزان پیش آمده بود
در غیبار نیز همیشه از آن آمده فی بود.
زیرادرین اشنا ما خبر دہشت اثر گذشتن
خاقان مغفور علیحضرت (امیر عبد الرحمن خان)
طالب مشواہ از نہر آمونیز مانند یک صاعقہ
در رسید. در حالیکہ ملت افغانیہ یک
پادشاہ و سہر افسیر بزرگے را مالک
بنود انہمہ حالہا می فلاح کت اشمال را

۱۲۱

بر انگیزان بر پا کردند و چون اینچنین یک
تومانندان جلالت و شجاعت نشان
بسیار جسور و جوانمردی مانند اعلیحضرت
ضیاء الملک و الدین امیر عبدالرحمن خان
برین ملت وطن پرور با غیرتی که مانند
شیران گرسنه بخون دشمن وطن تشنه
عموماً بر پا خواسته اند پیدا شود
آیا چه شور و ستاخنه نیست که بر پا نگردد!
دولت فخر انگلیز سیاست
خوبی بکار برده پیش از آنکه امیر مغفور
بوسی کابل حرکت کند بعضی از مأمورین

۱۲۹

مخصوصی را با نامه مخصوصه که منی بر مصالح و معانی
بود. بحضورشان فرستادند. هنگامیکه
ذات اعلی حضرت خاقان مغفور در چار
کوهستان تشریف آوردند تقریباً یک
مردم با سلاح از امانی و یک مقداری
از عسکر نظامی معیتشان
موجود بود. بعد از معاهده نامه که در (فیه)
نام موقع عقد گردید اردوی انگلیز از
افغانستان بجا فطرت تمام اخراج گردید
و زمام اداره دولت افغانستان بکفایت
کفایت با اقتدار با شاه دانا سپا

۱۳۰

آنگاه و جبور غیور و آید . حالا در اینجا اگر بگوئیم
که در این واقعه ذات اعلیٰ است خاقان
مغفور یک حق بسیار عظیمی بر دولت نجیب
افغانستان وارد و یکس آنرا انکار کرده
نمی تواند . زیرا اگر تحقیق می نمودند بسی فدا گشتا
بزرگی بر اردوی دوست انگلیس وارد می
اگر دولت بهیة انگلیس عوا کند که حقوق
حکمرانی افغانستان را تصدیق کرده است
دولت علیه افغانستان نیز این حق خود را
ثابت می تواند که اردوی او را از
هلاک محقق نجات داده است .

۱۳۱

این یک دور تجدیدی براس
افغانستان بود. زیرا بعد از آنکه یک
دولت اجنبی ملکت استیلا نمود و سران
باز دولت متقله افغانستان تأسیس
و بنیاد یافت. در مدت سلطنت
خاقان مغفور اجراءات و ترقیاتی که برو
کار آمده در اینجا موضوع بحث نمائیم.
چونکه هنوز از خاطر ما فراموش نشده.
بطریق اجمال اینقدر میگوئیم که علیحضرت
خاقان مغفور افغانستان را یکدولت
قومی تشکیل داده بسیار با قوت و اقتدار می

۱۳۲

با همه استعداد و تقابلیت با یکدیگر
معظمه اسلامی را در آسیا تأسیس بنیاد
و به وضع نمود.

بعد از آن حال آن مؤسس بنیان سلطنت
چون نوبت حکومت بولید اکبر و ارشدشان
ذات علیحضرت بادشاه حقایق آگاه
معظم حالائی ما علیحضرت (سراج الملة والدین
امیر حبیب الله خان) رسید آن استعداد
و تقابلیت سال بسال روز بروز لحظه بلمحظه
ذاتی خود را بظهور آورد تا آنکه در وقت
حاضر مملکت افغانستان در قطعه آسیا چین

۱۳۱۳

یک بهیئت و وقعت عظیمی پیدا کرده که اگر
شاهین ترازومی قوام و اعتدال آسیا شمرده
شود جا دارد و ازین است که انسان

بر سوال استغناء می :
آیا در چنین نازک بایست کرد ؟
ایا در چنین مرا چندی ؟

مجبور میشود . بلی ، مسلمانها مجبور اند
که از بهر گیر خود درینوقت اینرا بکنند ،
و یک فکری و تدبیری بحال خود بیندیشند
وقت بسیار نازک بسیار تنگ ، صحت
مفقود حمله بید رنگ است . یک دقیقه
غفلت یکروز خسارت است . یک روز

۱۳۴

خسارت یکماه پس افتادن است،
یکماه پس افتادن یکسال عقب ماندن است،
یکسال عقب ماندن، یک عمر افسوس
خوردن است که در احوال همه اشجار،
اجار، کوه و دشت، سما فضا بیگانه
حال طعنه مال انحصار را خواهند خواند:
«الآن قد ندمت ولا ينفع الندم»
- (ترجمه) -
«حالا کنی ندامت و سود می نمیدهد»

اگر بنظر غور و تدقیق بسوی (چه بودیم)
و چه شدیم؟ (خود ما،) و آیا چه کردند ما
خود ما نظر کنیم مسئله (آیا چه باید کرد؟) ما

۱۳۵

خود بخود بیدار می براید . بعضی میگویند که ما
اگر بخوایم اینحال حاضر خود را بحال هزار و صد
سال پیشتر خود رجعت بدیم امر محالی می نماید
آن صفات ، آن خفایت آن اخلاق

حسنه را بدست آوردن به اصحاب
و یما بعین شدن موقوف است آن عصر
و آن زمان چون بصره و زمان سعادت
نزدیک بود پر تو تا بشی آن مهر منیر دلها
روشن ، و جدا آنها را صفات و اشته بود
اما هر آنقدر که از انشمس درخشان دورتر
شده ایم به آنقدر ظلمت و تیره گی ما را فرا

۱۳۰

گرفته است .

حال آنکه ما این سخن را یک عذر شک
جانشینی می‌شماریم ، و حقیقت را بدیگر صورت
جلوه گرمی بینیم . ما ظلمت ، و تیره گی ، و
عقب ماندن خود را از دور شدن آن
نور نمی بینیم . زیرا آن نور چنان نوری
نیست که تا با دایم القیامت از ما دور
شود . اگر آن نور منحصر بر زمانه ما و عصر ما
می بود از عصر سعادت یک قدم با این سو
شامل نمی شد . ولی ما برین ایمان آوردیم
که آن نور برای روشن ساختن همه عالم

۱۳۱

تابه آبد شرف نزول فرموده ، و تابه آبد

همه عالم از آن استناره میکند . سبب

یگانه این خلقت و تیره گی ، و این تلب

(و پستی ما این است که ما خود را خود از ان

نور دور انداخته ایم و بس .

قرآن عظیم شان یک کتاب

مقدس قوم ، و یک منهج مکرّم

مستقیمت که برای هدایت و رہنما

همه بنی نوع بشر نازل شده است .

هزار افسوس که بسیاری از ما مسلمانان

آن کتاب مقدس زندگی بخش ابراهیم

۱۳۸

مرده گان خود مخصوص نموده ایم ، و تنها برای
خواندن به ارجح مردگان خود بدست
میگیریم . آن کتاب معظم را که برای
شفا و رحمت عالمیان نازل فرموده شد
کتاب مرده گان میدانیم . از هر جا
بیشتر قرائت قرآن کریم را در سر
قبرستانها بجز مرده گان میشنویم !
مقصد این نیست که بروح مرده گان
قرآن خوانده نشود . بلکه مقصد این است
که زنده گان بر ا زنده گانی خود نیز
آزاد بخوانند .

۱۳۹

همه فلاکتها و مصیبتها نیکه برپا شده
از جاهل بودن ما بقرآن خود ما، و وظیفه
انسانیت خود ما و خود ما و انسان
و جهان میباشد همه بی ثروت و نادار
و مغلسی ما از یعلی و یخبرست . قرآن
عظیم الشان است که علم را حیات و جهل را
موت، و علم را نور، جهل را ظلمت با نشان
داده است . هزار افسوس که ما قرآن
خود را زود میخوانیم و زود از بر میکنیم
ولی بمعانی آن هیچ غور نمیکنیم . این سلاح
جهانگیر خود را بر مقتضای زمان و عصر خود

۱۱۷
تطبیق و استعمال نمیکنیم . قرآن ماست
که از مستخر بودن همه اشیا می کائنات
را با تفسیر و بیان میکند . پس اگر
آن بیان مومنین به خود را دستور العمل
انتخاب کرده بواسطه علم و فن اصول
تسخیر همه اشیا را برای استفاده احوال
خود و بلاد خود بیا موزیم ، و حکم خود را
بر کوهها ، و معدنها ، و دریایا ، و نهرا
جاری نمائیم بجز آنکه متابعت حکم قرآن
خود را کرده باشیم دیگر چه خواهد
بود !

۱۴۱

کَرَنیہا ضرور

اسی اخوانا المسلمین! کر دینہا
بسیار ضروری داریم و وقت بسیار
تنگ. ہرچہ کہ دنی با شیم زود بکنیم
و زود دست و پا بنیم، و زود بید
شویم. و گرنہ زود باشد کہ در
خواب شکار شویم چنانچہ بسیاری
از ما شکار شدند.

اولاً — (قرآن) عظیم الشان

خود را بسیار بخوانیم، و احکام حلیل اورا
رہبر دنیا و آخرت خود سازیم،

۱۴۲

و برای آن مجالسهای علمی بسیار
بزرگی از علما، و حکما، و متفکرین اسلام
در هر یک از این مجالس اسلامی تشکیل
و بهم، در این مجالس و در این کتاب
مقدس ربانی غور و تدقیق شده
و نکات سعادت آیات پر
محسنات آنرا بیهمه زبانها بیکی
مسلمانان به آن متکلمند نشسته نموده
بصورت بسیار واقف بر عالم اسلام
پراکنده سازیم، تا مسلمانها
بدانستند که قرآن کریم تنها کتاب

۱۴۳

آخرت و مرده کان نیست بلکه کتاب
جمله کائنات و موجودات است که ^{بعلما}ست
فرمودن آن کتاب کائنات و موجودات
را با عطا فرموده است . از جهل با
بقران ماست که مانند (رشوت)
یک فعل قبیح و نجسی را از کتاب میکنیم ،
(دروغ) میگوئیم ، (غیبت) ، (نفاق)
(دریا) را شعار خود می سازیم ،
(افترا) ، (بهتان) را آلات کین
و حسد ساخته اخوت ، و بهر دسی ، و معا^{نت}
به دیگر را به آن از بیخ میسکنیم . و بی

۱۲۴

کارهای دیگری که به بیان نمی آید همه را
بکمال جرات ترکب می شویم. از همه عقیقه
اینکه چون یک دور رکعت نماز تعلق
یا یک چیزی تلاوت قرآن کردیم
کفار و همه آن کسان می شماریم.
حال آنکه نماز اگر خوانده شود تنها نفع
آن بنفس خود انسان میرسد.
و در کتاب اینچیزها به اساس اسلامیت
لرزه می اندازد. چنانچه نماز بقرآن
فرض شده اینچیزها نیز بقرآن منعین
گشته. پس اگر عالم حقیقی قرآن عظیم

۱۷۵

خود میبودیم چنین نبودیم .

ثانیاً — (اتحاد) را بقول

قرآن عظیم ایشان خود اساس

مسلب اتحاد کنیم . و این اتحاد

یعنی یگانگی و اتفاق را از افراد

آغاز کرده در همه اقوام و قبایل

و عشایر ملل مختلفه اسلامیّه سار

و جاری نمائیم که اینهم بعد از کارها

و سعیها و کوششهای بلیغی متوقف

است . جمعیتها ، دارالندوه و مجلسها

مکتبها در هر هر طرف ممالک اسلامیّه

۱۴۶

تشکیل یافتن لازم است . علی الخصوص
در ایام حج و عیدین منوره و کتبه مکرمه
که طوایف مختلفه اسلامیّه در آنجا
جمع می آیند . این اتحاد و بنی بر محافظه
موجودیت ، و ترقی و تعالی اسلامیّه
میباشد . فرهنگستان را از نیمه سده
(اتحاد اسلام) یک هر اسس
اندیشه غیر اختیاری حاصل شود
حامل آنکه مقصد ما و بلکه همه اسلام
از تعبیر اتحاد اسلام این نیست
که اسلام برای قیام بر نصرا را

۱۴۶

اتحاد کنند. فی بلکه مقصد از اتحاد
اسلام اتحاد برای ترقی و تکمیل دین

و تعاون است. مثلاً اگر مقصد

از اتحاد اسلام برآینختن اسلام

بر نصرا باشد از یگانه اتحاد

غیر از ضرر و نقصان دیگر اصلاح

و پیرو می حاصل نیست. مسلمانان

هندوستان، یا چین، یا کرستان

بر دولتها می متبوعه حاکم شان

بعضیان و قیام و عهد آور می تشویق

و ترغیب دادن جنایت بسیار نمی

۱۴۸

شمرده میشود. مقصد از اتحاد
آنها این است که بغض و نفاق
خود را از همه یگر برفق ووداد و اتفا
و اتحاد تحویل داده متفقاً
و متحداً در محافظه قرآن و ایمان
و محافظه حقوق و شرف با عموم
مسلمانان اتحاد کنند و در
معاریف و فنون بدرجه قوه
حاکمه خود خودشان را رسانیده
بهم برادران محتاج و آزاد
خودشان را بحالات خودستیفه

۱۱۶
کتوبم حقوق استغاده نامی مادی
خودش از محافظه بتوانستند
الحمد لله که یومافیه ما این حسیات اتحادیه
در هر طرف میان مسلمانان بنظر
مسرت و افتخار باشد و میکنیم
قرآن عظیم ایشان اتحاد را
امر فرموده . بسبب دو راقاد
از معانی احکام و تهنات کیم
در هر طرف چون نظر کنیم مسلمانان را
از اتحاد و اتفاق دورتر می بینیم
حاکم عثمانیه را در یک گرداب

بی اتحاد می، و بی اتفاتی
مستغرق می یابیم، ایران را
از ان بهم بدتر، افغانستان
معلوم که زانیها، و خلیصا،
و طایفه ها، و قوم ها و قبیلها،
در ما بین خودشان چه
عداوتها، و چه رقابتها و چه
همچسبها و چه خونریزیها
دارند. لهذا مسلمانان را
لازم است که محکم اتحاد را
بقوت ایمان کامل برقرار کنند

در مزرعه عالم اسلام بکار روند
و ثمره مایه سعادت آن را

برسینند .

قائماً — (علوم و صنایع)

مانند یکسایل کم شده خود دانسته

در عقب آن بدویم و بدست آریم

علی الخصوص دولتهای آزاد و مستقل

مثلاً بکمال تأسف می بینیم که دولتهای

عثمانی، و ایران، و افغانستان

از معاونت یعنی کارهای خودشان

بیج استفاده کرده نغیوا کنند،

۱۵۱
و در تنهایی او در و پان تنها از کانهها
ملک خودشان بلکه از کانههای
رومی زمین استفاوه میکنند
بلکه غیر از معادن طبیعی بر اختراع
معدنیات صنعت نیز متقدم اند
زیرا آنها علم آنرا دارند و ما علم آنرا
نداریم. هزاره ان چیز است که بسبب
عدم علم آن از ان محروم مانده ایم.
و دیگر آن بسبب علم آن به آن نایل
شده اند که در اینجا ما تنها به یک معادن
مثال درویم. میکانیک چاره زودیه است

۱۵۳
نورون آن برای افغانستان
و ایران، غیر از فرستادن
و نشر نمودن اولاد خودشانرا
بکتابها و دارالفنونها و ضایع
خانه نامی روی زمین و اساس
دادن مکاتب فقهیه و علمی مخصوص
مکاتب ابتدائیه و رشیدی را
در وطن دیگر چاره دیده نمیشود.
ولی اگر از امروز بکار آغاز کنیم
ده سال بعد ازین ثمره آنرا
خواهیم دید، و هر چه پستر بمانیم

۱۵۴

خسارت آنرا بیشتر خواهیم دید.

رابعاً — (عکس شدن)

دولت علیّه عثمانیه همه عکس شده اند

ایران و افغانستان را نیز

ضرور است که همه عکس شوند. ملتی

که برای محافظت ملیت، و وطنیت خود

عکس نشوند حق وطن و شرف ملیت

خود را بجا نیاورده خواهند بود

که مجازات آنرا در دنیا و آخرت

خواهند دید. همه عکس شدن

عبارت ازین نیست که ده میلیون

۱۵۵

نقوس افغانستان دفعه زیر
سلاح در آیند . فی بلکه هر فرد
از افراد مالی بدون استثنا
بجز و یک به سن بیست و یک که
در آید همان دم بقرعه عسکری
داخل شده مدت دو سال
کابل سبک عسکری داخل شوند
و بعد از آنکه دو سال خدمت
عسکری خود را بجا آورند و تعلیم
و قواعد عسکری خود را بیاموزند
رضایت میشوند که به اینصورت

۱۵۶

قضیه همه عکس شدن در طرف
یک چند سال نتیجه پذیر میگردد
اگر چه کردنیهای ضروری بسیار
داریم و ولی ما در این وقت بهین چهار
عنصر اساسی، افکار نابکاران قاصداً
خود را عرض کرده توانستیم.

خاتمه
واعتذار

این عبد الحق حضرت خلاق

بحر و بر این رساله محقره را فیض
بنابر یک مقصد خدمت حقیرانه

۱۵۷

مورانۀ ناچیزانہ بقلم گرفتہ ہوتے
لتقارین با این نسخہ شمارہ بیت و چہام
روزنامہ مبارکہ خود کہ نسخہ آخرین سال اول
اوست نشر نمودہ عرض و تقدیم نمودہ ایم
اگرچہ مطبوعات اسلامیہ از نیگونہ ایتقان
نامہ ما و فغانہا پیشتر و بیشتر و بار بار
بہتر از ما نوشتہ و گفتہ و نشر کردہ اند
کہ این اثر ناچیزانہ ما نسبت بہ آنہا
بیچ نیست . و چون از نگفتن و ننوشتن
گفتن و ننوشتن بہتر می نمود .
بہ بی بقاء مہی ، و کم افتد از بے

۱۵۸

خود ندیده به تحریر و نشه این اثر
جرات نموده شد. هیچ شبهه
نیست که این اثر مابده رجعه کافی و قیاس
واسعه که برای احیای حقیقت (چه باید کرد؟)
نیست ولی این اثر ناچیزانه ما چون
باز کردن یک راه تحریر اینگونه آثار و
وضع کردن یک فکر کمی از بسیار است امید میشود
که صاحبان افکار عالییه، و دانشمندان
بهرمان ترقیات اسلامیه ازین راه و این
رنگداری تصورات و تدبیرات نافع مفیدتر
در وطن عزیز ما از علمهای گهربار خودشان

۱۵۹

بودی کار آورند. و نیز خطا و قصوری
که درین اثر ناچیزانه ببینند بنظر خطا پس
خود عفو فرمایند. باقی از درگاه
حضرت الهی جلّ عظمته توفیقات، و
سعادات و ترقیات و آگاهی همه
برادران مسلمان خود را نیاز میکنیم

والسلام

مدیر دفتر سراج الاخبار اصفهان
محمد علی











